

واکاوی ماهیت قواعد فقهی و ملاک‌های تمایز آن‌ها

سید محمد نجفی یزدی^۱

چکیده:

اهمیت قواعد فقهیه سبب شده است که در دوران ما تبدیل به علم مستقل گردد و لذا تعریف دقیق آن و تفاوت آن با دو علم اصول و فقه، مورد توجه قرار گرفته است. فقها، عنایت لازم را نسبت به تعریف دقیق و تفاوت آن با مسئله فقهیه، آن گونه که در مورد علم اصول و تفاوت آن باقاعده فقهیه داشته‌اند، بذل نکرده‌اند.

این نوشتار تلاش دارد این موضوع را مورد توجه قرار دهد که قواعد فقهیه با توجه به گستره بسیار وسیع مسائل آن، دارای تعریف دقیق نیست و تعاریف موجود همگی دارای ابهامات جدی است.

به‌ویژه تفاوت این علم با مسائل فقه از ابهام جدی برخوردار است و لذا مسائل فراوانی از فقه، جزء قواعد فقه قرار گرفته است. همچنانکه تفکیک این علم با علم اصول نیز از ابهام جدی برخوردار است بلکه علم اصول نیز از این ابهام یعنی عدم تعریف دقیق رنج می‌برد و در پایان توصیه شده است، محققین عمر و امکانات خود و دیگران را صرف تحقیق در مورد تعریف امثال قواعد فقه نکنند و برای متون درسی و آموزشی به مباحثی از این دو علم که کاربرد بیشتری دارد اکتفا نموده و تکمیل مباحث را به فقه و هنگام نیاز جهت استدلال فقهی موکول نمایند.

کلیدواژه‌ها:

قواعد، فقه، قواعد فقه، اصول فقه، تعاریف، مسئله فقهیه



شماره اول
بهار و تابستان
۱۴۰۲

^۱. مدرس خارج فقه و اصول حوزه علمیه قم.

قواعد فقهیه چیست؟

اهمیت و تأثیر عمیق و گسترده قواعد فقه در فهم و استنباط احکام شرع مقدس بر هیچ فقیه‌ی پوشیده نیست و ارزش والای آن هرگز از اصول فقه کمتر نیست بلکه اگر اهمیت اصول فقه به جهت وسیله بودن برای فهم احکام شرعی است، قواعد فقه، علاوه بر آنکه راهگشای فهم احکام شرعی است خود حکم کلی است که ذی المقدمه برای اصول است.

و لذا هیچ فقیه‌ی نمی‌تواند خود را از بحث قواعد فقه مستغنی بداند. باین حال، مباحث قواعد فقه سالیان طولانی مورد کم‌لطفی و کم توجهی مراکز علمی قرار داشت و فقها توجه ویژه‌ای به آن نداشتند و تمام همت ایشان به علم اصول فقه بود که با بحث‌های مستقل و تألیف‌های متعدد سبب پیشبرد آن در محافل حوزوی شدند، اما قواعد فقه هرگز به‌عنوان یک علم مستقل شناخته نشده و طبعاً به‌صورت مستقل و فراگیر به آن پرداخته نشده است، بلکه همانند یک مستأجر در علم اصول و فقه به تناسب مورد بحث قرار می‌گرفته است.

مثل بحث از قاعده لا ضرر و اصاله الصحة و فراغ و تجاوز که به تبع شیخ اعظم (قدس سره) در اصول مطرح می‌شود و یا قاعده لا تعاد و لا حرج و ید و مانند این‌ها که بالمناسبة در فقه مطرح می‌شود.

تا آنکه در عصر ما، عده‌ای از افاضل به آن اهمیت دادند و کتاب‌های مستقلی در این موضوع نگاشتند مثل آیت‌الله بجنوردی و آیت‌الله مکارم و آیت‌الله فاضل لنکرانی و حجت‌الاسلام والمسلمین مصطفوی که صد قاعده فقهیه را جمع‌آوری کرده‌اند؛ و همین اهتمام به قواعد فقه، سبب تنبّه اساتید و فقها گردید تا به تدریج به‌عنوان یک علم مستقل در کنار اصول فقه، رسمیت یافت.

طبیعی است از مهم‌ترین شرایط علم مستقل بودن، داشتن تعریف کامل و جامع و مانع هست تا گویای ماهیت مستقل آن علم و سبب تمایز مسائل آن از دیگر علوم و تنظیم صحیح مباحث آن باشد.

امری که متأسفانه هنوز به‌صورت دقیق به آن پرداخته نشده است، اصولیون در اول علم اصول به هنگام تعریف علم اصول، و بیان جامع و مانع بودن آن، به تفاوت علم اصول فقه با قواعد فقه می‌پردازند ولی به تعریف کامل قواعد فقه نمی‌پردازند.

حتی برخی از نویسندگان کتاب مستقل در قواعد فقه مثل آیت‌الله بجنوردی به تعریف قواعد فقه نپرداخته‌اند و تنها در برخی مباحث، آن را به مباحث اصولی خود ارجاع داده‌اند (القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۵).

همچنین است کتاب القواعد الفقهیه تألیف آیت‌الله فاضل لنکرانی که بدون تعریف قواعد فقه شروع می‌شود و هرچند فرزند برومند ایشان در مقدمه کتاب مطالبی در مورد تفاوت اصول فقه با قواعد فقه نزد عامه و امامیه پرداخته‌اند، اما تعریف جامعی ارائه نداده‌اند.

آنچه این نوشتار برای آن است، تذکر این نکته است که قواعد فقه هنوز دارای انسجام کافی و تعریف کامل نیست تا بتوان آن را از دیگر علوم مشابه تفکیک کرد به‌ویژه از علم اصول و علم فقه.

به این جهت مباحث این نوشتار در سه بخش تقدیم می‌گردد. ۱ - تعریف قواعد فقه ۲ - تفاوت آن با علم فقه ۳ - تفاوت آن با اصول فقه.

امر اول: تعریف قواعد فقهیه

قاعده در لغت به معنی پایه و مبناست (مفردات راغب) قرآن مجید می‌فرماید: «إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ» (البقره: ۱۲۷) و در اصطلاح با ضابطه و معیار مرادف است (المصباح المنیر) و به تعبیر فخر المحققین می‌فرماید: «القواعد جمع قاعدة و هی امر کلّی یبنی علیه غیره و ...» (ایضاح الفوائد ج ۱، ص ۸. رک: القواعد الفقهیه والاصولیه، ج ۱، ص ۱۱) و فقه در لغت به معنی فهم و در اصطلاح به معنی فهم احکام شرع از ادله تفصیلی آن می‌باشد.

فقه‌ها تعاریف گوناگونی در جهت قواعد فقه ارائه کرده‌اند:

۱ - برخی فرموده‌اند: «القواعد الفقهیه هی احکام عامه فقهیه تجری فی ابواب مختلفه» (القواعد الفقهیه، ج ۱، ص ۲۳، آیت الله مکارم شیرازی).

۲ - برخی فرموده‌اند: «فانها قواعد تقع فی طریق فی طریق استفادة الاحکام الشرعیه الالهیه ولا یکون ذلک من باب الاستنباط والتوسیط بل من باب التطبيق» (ر.ک: المحاضرات، ج ۱، ص ۵).



۳ - برخی فرموده‌اند: «واما القاعدة الفقهية فهي اما ان يستفاد منها حكم جزئی لا کلی او انها عنصر خاص ببعض ابواب الفقه و ليس مشترکاً» (بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۴).

۴ - حضرت امام قدس سره در ضمن بیان تفاوت میان اصول فقه و قواعد فقه می‌فرماید: «اما القاعدة الفقهية فهي نفسها حکم کلی الهی تثبت بها احکام کلیه اخرى و تكون منظوراً فیها». (مناهج الوصول، ج ۱، ص ۵۱).

تعاریف مذکور - به جز تعریف اول - در مقام تعریف قاعده فقهیه نیست بلکه در مقام بیان تفاوت میان اصول فقه و قواعد فقه، به تعریف قواعد فقه پرداخته‌اند که چه بسا دقیق نباشد.

به‌رحال ما تعاریف مذکور را برفرض این‌که به‌عنوان تعریف کامل ارائه‌شده موردبررسی قرار می‌دهیم.

قبل از بررسی تعاریف، باید دید این تعاریف بر چه مبنایی بیان شده است؟ و معیار تشخیص صحت و سقم آن چیست؟ آیا تعریف‌کنندگان درصدد انشاء و القاء یک تعریف بر مبنای تشخیص خود هستند و می‌خواهند آنچه را که باید از قواعد فقه باشد معرفی کنند خواه دیگران به آن ملتزم باشند یا نه؟ و خواه برخی قواعد مطرح از تعریف خارج شود یا برخی قواعد غیر مطرح در آن وارد شود، و یا آنکه درصدد بیان یک تعریف جامع میان قواعد مطروحه به‌عنوان قواعد فقه هستند به‌گونه‌ای که همه آن‌ها را شامل می‌شود اگر مقصود آن‌ها امر اول باشد، این تعاریف قابل‌نقض و ابرام نیست زیرا صاحب آن تعریف، تنها همان اموری را که در تعریف آمده جزء قواعد فقه می‌داند و لا غیر، هرچند با این مشکل مواجه می‌شود که یک علم می‌تواند دارای تعاریف گوناگون و مسائل متخالف باشد یعنی قواعد فقه زید با قواعد فقه عمرو، مختلف باشد.

و اگر مقصود امر دوم باشد یعنی معیار صحت تعریف قواعد فقه، قواعد مطروحه به همین عنوان باشد و تعاریف به دنبال تعیین یک جامع مشترک میان آن‌هاست، بنابراین هر تعریفی که بتواند همه آن قواعد را شامل شود قبول است.

ولی مشکل این امر آن است که قواعد مطروحه بسیار متنوع است و پیدا کردن یک جامع که مانع اغیار هم باشد کار آسانی نیست و هیچ‌کدام از تعاریف موجود هم

نتوانسته چنین باشد و لذا هر یک به جامع منتخب بسنده کرده و آنچه از تعریف او خارج مانده، جزء قواعد فقه ندانسته است.

علاوه بر آنکه این قواعد مطروحه بسیار زیاد است و برخی صد قاعده (القواعد: مصطفوی) و برخی تا ۲۰۰ قاعده برشمرده‌اند (القواعد والاصول الفقهیه، ج ۲ و ۳)، کسی که معیار او، این قواعد مطروحه است باید همه آن‌ها را استقصاء کند تا بتواند میان آن‌ها جامعی برگزیند نه آنکه قواعد مهم یا مشهور را مقیاس قرار داده و تعریف ارائه دهد.

بررسی تعاریف قواعد فقهیه

در تعریف اول: قواعد فقهیه دارای دو خصوصیت حکم عام فقهی و جریان آن در ابواب مختلف ذکر گردیده است، یعنی اگر قاعده‌ای حکم فقهی نبود یا عمومیت نداشت یا در یک باب کاربرد داشت قاعده فقهی نیست.

بنابراین قواعدی که حجیت برخی امور را بیان می‌کند مثل حجیت بینه یا خبر واحد در موضوعات یا اخبار ضعیف در مستحبات و حجیت قرعه و یا خبر ذی الید و مانند این‌ها قاعده فقهیه نیست زیرا حجیت، حکم فقهی نیست.

و همچنین قاعده لا تعاد و بلکه طهارت و مانند این‌ها که در یک باب فقه کاربرد دارد از تعریف خارج است.

تعریف دوم، که بر مسئله تطبیق در مقابل استنباط و همچنین جزئی بودن نتیجه در قاعده فقهیه تمرکز داشت، باید قواعدی که سخن از حجیت دارد مثل قواعدی که پیش‌ازاین ذکر شد از علم قواعد فقه خارج باشد زیرا نتیجه در این قواعد از استنباط به دست می‌آید همانند دیگر حجج در علم اصول و نه از تطبیق.

و همچنین باید قاعده طهارت و همچنین استصحاب، دوبعدی باشد و ملتزم شد که این دو قاعده در شبهات حکمیه، مسئله اصولی و در شبهات موضوعیه قاعده فقهیه است با آنکه دلیل هر دو مسئله یکی است، و همچنین است مسئله حجیت خبر واحد در شبهات موضوعیه، ولی ایشان به جهت آنکه تعریف علم اصول ایشان ناهماهنگ نباشد، این توجیه را بیان داشته است.

و در **تعریف سوم،** که برای قاعده فقهیه یکی از دو خصوصیت را بیان کرد یعنی جزئی بودن نتیجه و یا اختصاص داشتن به برخی ابواب نه مشترک میان چند باب،



به مقتضای این تعریف قاعده تسامح در ادله سنن، قاعده فقهی نیست زیرا نه نتیجه آن جزئی است نه اختصاص به باب معینی دارد.

و در تعریف چهارم، که برای قاعده فقهیه خصوصیت استقلال را در نظر گرفته است یعنی مستقلاً مورد نظر است برخلاف مسئله اصولیه که جنبه آیت دارد به مقتضای آن همه قواعد فقهیه که حجیت اموری را ثابت می‌کند و مستقلاً مورد نظر نیست همچنانکه مباحث حجج در اصول چنین است مثل حجیت بینّه و خبر ذی الید و اقرار و خبر ضعیف برای استحباب و مانند آن، از قواعد فقهیه خارج باشد. به هر حال ارائه یک تعریف جامع و کامل برای قواعد فقهیه با محوریت قواعد مطروحه تقریباً ناممکن است و حداقل نیاز به استقصاء آن قواعد را دارد و علاوه بر این امکان تعدد تعاریف هم وجود دارد.

امر دوم:

تفاوت قاعده فقهیه با مسئله فقهیه

ابهام دیگر در تعریف قواعد فقهیه، تفاوت آن با مسئله فقهی است یعنی با موضوع علم فقه، زیرا مباحث فقهی نیز همواره دارای موضوع کلی است، مسئله‌ای که کمتر به آن پرداخته شده است.

برخی فرموده‌اند: در قاعده فقهیه موضوع عام است اما در مسئله فقهیه خاص است، مثلاً الصلاة واجبة یا شرب الخمر حرام مسئله فقهیه است چون موضوع آن مخصوص نماز و شرب خمر است برخلاف «کل شیء حتی تعلم انه قدر» که شامل موضوعات متعدد می‌باشد و موضع معینی در آن اخذ نشده است (القواعد الفقهیه ایروانی، ج ۱، ص ۱۵).

اما سؤال مهم آن است که بسیاری مسائل فقهی که موضوع آن‌ها عام و کلی است واقعاً چه فرقی است میان: «الصلاة واجبة والصلاة لاتعاد الا من خمس»، از نظر موضوع.

یک نگاه به برخی کتاب‌هایی که در مورد قواعد فقهیه نوشته شده است نشان می‌دهد که هر حکم کلی را داخل در قواعد فقهیه نموده‌اند به گونه‌ای که برخی تقریباً ۲۰۰ قاعده را ذکر کرده‌اند مثل: «الخمس فی کل ما افاد الناس، کل ما کان رکازاً ففیه الخمس، اللامام وارث من لا وارث له، ممنوعیت تحاکم نزد اهل جور، لا

یمین فی الحدود، لا تأخیر فی الحد، کل مسکر فیہ الحدّ، کل من فعل محرماً او ترک واجباً یعزّز، کل مسکر حرام، یحرم السمّ کلّه، حرمة المیت کحرمة الحيّ، افضل الاعمال احمزها، کل مسکر مایع بالاصالة نجس، عدم انفعال آب کر، انفعال آب قليل با ملاقات نجس، بطلان معاملات الصبی، الربا فی کل ما یقال او یوزن و...» (القواعد الاصولیه والفقهیه، ج ۲ و ۳).

برخی دیگر صد قاعده فقهیه را ذکر نموده‌اند و اموری مثل: «لا میراث للقاتل، لا شک للامام والمأموم مع حفظ الآخر، لا دية لمن قتله الحدّ، من ادرك رکعة فقد ادرك الصلاة، الخسارة فی المضاربة تجبر بالربح، اقامة الحدود الی من الیه الحكم و...» را به عنوان قاعده فقهیه ذکر نموده‌اند.

واضح نیست معیار قاعده فقهیه از مسئله فقهیه چیست؟ با توجه به اینکه در فقه همواره بحث در حکم فرعی کلی است و حکم جزئی حقیقی مورد بحث نیست، مثلاً چرا وجوب متابعت امام در جماعت یک قاعده نباشد، حرمت اکل و شرب نجس چرا یک قاعده نیست؟ نجاست خون یا بول یا غائط یا منی یا میت، هر کدام چرا یک قاعده نیست؟ چه فرقی است میان کل مسکر حرام که قاعده شمرده شده است با کل نجس حرام که مسئله فقهی می‌باشد.

اینکه ما تفاوت قاعده فقهیه با اصولیه را ذکر کنیم کافی نیست بلکه باید نفس قاعده فقهیه دارای تعریفی جامع و مانع باشد تا بتوان مسائل آن را احصا کرد و کسانی که مبنای تعاریف ایشان، مسائلی است که در کتابها به عنوان قواعد فقهیه ذکر شده است باید همه آن مسائل و آنچه شبیه آن است را مورد توجه قرار دهند و سپس تعریفی ارائه دهند که مسئله فقهیه و قاعده اصولیه و دیگر مباحث مرتبط را خارج کند.

به نظر می‌رسد ارائه چنین تعریفی بسیار مشکل است و اگر هم ممکن باشد قابل حصر نیست یعنی چه بسا بتوان چندین تعریف مشابه از جهت شمول قواعد مطروحه بیان کرد.



امر سوم:

یعنی تفاوت قاعده اصولیه باقاعده فقهیه، این نیز دارای ابهام جدی است و علت آن نیز فقدان معیار ثابت برای سنجش صحت قاعده اصولیه است، زیرا علم اصول نیز مثل قواعد فقهیه، علمی تعینی است که به‌مرورزمان شکل گرفته و بارور شده و گسترش یافته است، و هر کس مسئله‌ای را در آن علم گنجانده و اکنون ما مواجهه با مباحث متنوعی در این علم هستیم که استخراج یک جامع کامل که شامل همه مباحث موجود و مانع اغیار شود بس دشوار است.

به این جهت، تعاریف متنوع و مختلف و موافق با سلاقی گوناگون برای آن ارائه شده است و همه آن‌ها برگرفته از مباحث موجود است و سعی شده مباحث مهم، درون تعریف باشد هرچند مباحث دیگری خارج گردد.

مشهور آن را به: «العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية الفرعية» تعریف کرده‌اند یعنی قواعد فقهیه احکام فقهی است ولی قواعد اصول، ابزار رسیدن به حکم فقهی است و خود حکم فقهی نیست.

بر این تفاوت، اشکال شده است که برخی قواعد فقهیه نیز، حکم فرعی نیست بلکه قواعدی است در طریق استنباط احکام مثل قاعده طهارت و یا قاعده «الاذن فی الشیء اذن فی لوازمه» که مستقلاً متضمن حکم فقهی نیست و همچنین است بحث برائت شرعی در شبهات حکمیه که مستفاد از احادیث است این حکم شرعی عام است یعنی اباحه که در مواردش تطبیقی می‌شود و کذا همه قواعدی که مفاد آن حجیت است.

برخی تفاوت قواعد اصولیه با قواعد فقهیه را در نتیجه آن دو دانسته‌اند به اینکه نتیجه مسئله اصولیه فقط برای مجتهد نافع است برخلاف قاعده فقهیه که برای مقلد نیز سودمند است (فوائد الاصول، ج ۲، ص ۵۴۶، فوائد الاصول، ج ۴، ص ۳۰۹).

باآنکه برخی مباحث اصولی مثل نهی در عبادات مقتضی فساد است، قابل استفاده مقلدین نیز هست و کذا اینکه صیغه افعال مفید و جوب است و یا قاعده حلیت و برائت، قابل القاء به مقلدین نیز هست مخصوصاً اگر مقلد اهل علم و قریب الاجتهاد باشد.

و اما اینکه مقلد نمی‌تواند در مسئله اصولیه نتیجه نهائی را برای عمل خود برداشت کند زیرا باید دیگر قرائن و ادله را نیز بررسی کند و از مجموع آن‌ها حکم را استخراج کند، مشکلی را در اشکال مذکور ایجاد نمی‌کند زیرا در مسئله اصولیه، تنها از جهت‌های مسئله بحث می‌شود نه جمع‌بندی نهائی مسئله با دیگر ادله، وگرنه در قواعد فقهیه نیز نیاز به بررسی معارضات و مخصصات و قرائن و مانند این امور هست.

برخی تفاوت مسئله اصولیه باقاعده فقهیه را در جزئی بودن نتیجه در قواعد فقهیه و کلیت آن در مسئله اصولیه دانسته‌اند، به این معنی که نتیجه در استدلال به مسئله اصولیه همواره حکم فرعی کلی است اما در قاعده فقهیه نتیجه می‌تواند جزئی هم باشد کما هو الغالب.

ولی این‌گونه فرق؛ تفاوت فرعی و جنبی است نه جوهری واصلی، ما باید تفاوت ماهیت مسئله اصولی باقاعده فقهی را بیابیم نه امور جزئی مثل قابل القاء به مقلد یا قابلیت جزئی بودن نتیجه.

علاوه بر اینکه در مثل براءت شرعیه و یا اصاله الحلّ، قابل انطباق بر موارد جزئی نیز هست، همچنان که حجیت خبر واحد نیز قابل انطباق بر موضوعات خارجیه نیز می‌باشد.

برخی گفته‌اند احکام شرعیه مستفاد از قاعده فقهیه از باب تطبیق است یعنی تطبیق کلی بر جزئی اما در مسئله اصولیه از باب استنباط است و لذا نتایج در قواعد فقهیه همواره شخصی است اما در مسئله اصولیه حکم فرعی کلی است (محاضرات، ج ۱، ص ۸).

شهید صدر (در اشکال بر این فرق بیان کرده است. ۱ - مسئله استنباط در برخی قواعد فقهیه نیز موجود است و می‌توان برای آن قواعدی را ذکر کرد که از حجیت برخی امور سخن می‌گوید مثل حجیت بینه و خبر واحد در موضوعات، حجیت اقرار یا خبر ضعیف در مستحبات و مانند این‌ها).

۲ - این فرق نیز اصلی و ماهوی نیست زیرا می‌شود یک مسئله را به‌گونه‌ای طرح کرد که از مسائل اصول باشد و همین مسئله را به‌گونه‌ای دیگر مطرح کرد که از قواعد فقه باشد، مثلاً قاعده: نهی از شیء آیا مقتضی فساد هست یا نه؟ اگر همین‌گونه مطرح کنیم مسئله اصولی است چون سخن از اقتضاء و استنباط است



ولی اگر بگوییم: آیا عبادت مورد نهی باطل است یا نه؟ می‌شود مسئله تطبیق و از قواعد می‌شود؟ (ر.ک: بحوث فی علم الاصول، ج ۱، ص).

- و یا مسئله مقدمه واجب را اگر به صورت بحث از ملازمه میان دو وجوب مطرح کنیم می‌شود بحث استنباط و مسئله اصولیه اما اگر به صورت: آیا مقدمه واجب، واجب است یا نه؟ مطرح کنیم می‌شود بحث تطبیق و قاعده فقهیه.

برخی گفته‌اند: قاعده اصولیه در تمام ابواب فقه جاری است برخلاف قاعده فقهیه (ر.ک: القواعد الفقهیه آیت‌الله فاضل، ص ۱۸ مقدمه). ولی این فرق نیز ناتمام است زیرا برخی قواعد اصولی نیز در همه ابواب فقه جاری نیست مثل بحث اقتضاء نهی در عبادت، یا بحث تبعیۀ اداء للقضاء، علاوه بر آنکه برخی قواعد فقهیه نیز در ابواب فقه جاری است مثل لا ضرر و لا حرج و تسامح در ادله سنن، ارشاد جاهل، عمد الصبی خطا و مانند این‌ها.

برخی گفته‌اند: قواعد اصولیه جنبه آلی و وسیله دارد اما قاعده فقهیه جنبۀ استقلالی و اصالت دارد (مناهج الوصول، ج ۱، ص).

ولی قبلاً گفتیم برخی قواعد فقهیه که سخن از حجیت می‌کند نیز جنبه آلیت دارد، اصولاً چه فرقی است میان حجیت خبر واحد که بحثی اصولی است و جنبه آلیه دارد و با بحث حجیت بینه در موضوعات که از قواعد فقهیه است.

برخی گفته‌اند: نتیجه در قاعده فقهیه همواره متوقف بر یک قاعده اصولیه است برخلاف قاعده اصولیه که متوقف بر قاعده فقهیه نیست (الاصول العامه للفقہ المقارن: ۴۳).

این فرق گرچه با توجه به مسائل علم اصول و قواعد فقهیه به واقعیت نزدیک است زیرا همه قواعد فقهیه به مقتضای آنکه حکم فرعی است نیاز به مسائل اصول دارد مثل دیگر مباحث فقهی.

و اما اینکه هیچ مسئله‌ای اصولی نیازمند به هیچ قاعده فقهیه نیست، غالباً چنین است اما جزم به عمومیت آن نیاز به تتبع کامل در مباحث اصول و قواعد فقهیه دارد، مثلاً اگر قاعده تقدیم اهم یا ملازمه حکم عقل و شرع یا ظهور امرونهی در ارشادی بودن در باب معاملات و مانند این‌ها از قواعد فقهیه بدانیم، می‌تواند مکمل مباحث اصول باشند.

به هر حال این فرق نیز ماهوی واصلی نیست و از فروعات فرق اصلی است.

از سیاق مباحث اصول و فرق آن با قواعد فقهیه به دست می‌آید که همه قبول دارند علم اصول با قواعد فقهیه متفاوت است لذا درصدد وجه خروج آن از علم اصول هستند، زیرا مفروض آن‌ها این بود که علم اصول، فقط همان مسائل معهود است نه بیشتر و لذا برخی عبارت استنباط را بهانه فرق قرار داده‌اند و آن را به‌گونه‌ای معنی کرده‌اند تا شامل قواعد فقه نشود، با آنکه دلیلی بر لزوم اخذ این عنوان در تعریف علم اصول نیست و چه بسا کسی آن را به فهم احکام تبدیل کند تا شامل برخی قواعد فقهیه که نتیجه کلی دارند بشود. همچنان که تفسیر استنباط به‌گونه‌ای که شامل تطبیق نشود، واضح نیست.

جمع‌بندی

نتیجه آنکه علم اصول و علم قواعد فقهیه، اگر تعبیر صحیح باشد - تعریف دقیق ندارد و نباید محققین عمر گران‌بهای خود و دیگران و امکانات را صرف این‌گونه مباحث نمایند و اگر به‌ناچار می‌باید از مباحث این دو علم برای آموزش و متون درسی استفاده کنند، مباحثی از آن دو علم را که دارای کاربرد بیشتر و گسترش فراوان در فقه دارد، انتخاب نمایند و دیگر مباحث را به علم فقه و هنگام نیاز در استدلال فقهی موکول نمایند و به تعریف مشهور یا حداکثری اکتفا نمایند.

به‌ویژه آنکه اصحاب تعاریف، معمولاً به ثمره آن که تنظیم مباحث است پایبند نیستند و اگر مسئله‌ای از تعریف آن‌ها خارج باشد اما در کتب معروف، مورد بحث قرار گرفته است، به بهانه استطراد یا تبعیت از اصحاب آن را مطرح می‌نمایند.



منابع

- القرآن الكريم
- مفردات الفاظ القرآن: للراغب الاصفهاني، دار العلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ هـ ق.
- المصباح المنير: الفيومي احمد بن محمد، دار الكتب العلمية، قم، چاپ هفتم، ۱۹۲۸ م.
- القواعد والاصول الفقهيه على مذهب الاماميه، لجنة الحوزة العلمية بقم باشراف محمد علي تسخيری، المجمع العالمي للتقريب، چاپ دوم، ۱۴۳۱ هـ ق.
- القواعد الفقهيه: آيت الله مكارم، مدرسه الامام امير المؤمنين عليه السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هـ ق.
- المحاضرات: تأليف آيت الله محمد اسحاق فياض، مؤسسه احياء آثار الامام الخوئي عليه السلام چاپ چهارم، ۱۴۳۰ هـ
- مناهج الوصول: امام خميني.
- بحوث في علم الاصول: آيت الله شاهرودي، سيد محمود، مؤسسة دائرة معارف الفقه الاسلامي، چاپ سوم، ۱۴۱۷ هـ ق.
- القواعد الفقهية: آيت الله ايرواني، باقر، مؤسسه الفقه للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۱۷ هـ ق.
- فرائد الاصول: شيخ انصاري مرتضى، مؤسسه النشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
- فرائد الاصول: علامه شيخ محمد علي كاظمي، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ هشتم، ۱۴۲۴ هـ ق.
- القواعد الفقهية: آيت الله محمد فاضل لنكراني، مركز فقه الائمة الاطهار عليهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۲۵ هـ ق.

- الاصول العامة: للفقہ المقارن، السيد محمدتقی الحكيم، نشر ذوی القربى، چاپ اول، ۱۴۲۸ هـ.ق.
- القواعد الفقهية، آیت الله بجنوردی، سيد محمدحسن، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۴۱۹ هـ.ق.
- القواعد: مائة قاعدة فقهية، سيد محمدکاظم مصطفوی، رؤسه النشر الاسلامی، چاپ پنجم، سال ۱۴۲۵ هـ.



شماره اول
بهار و تابستان
۱۴۰۲